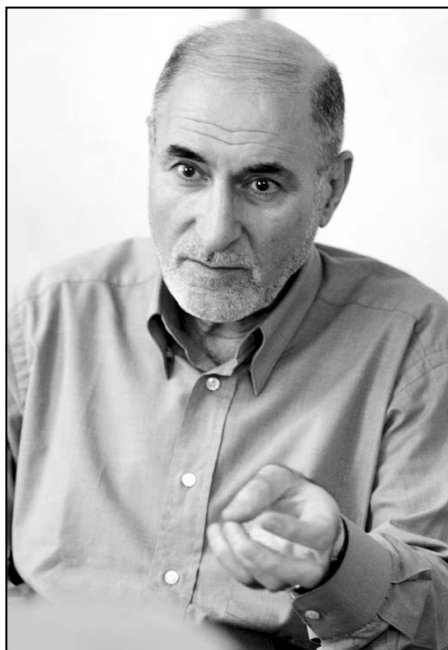




گفت و گو با بهزاد نبوی

البته خود این بحث، بحث بسیار عمیقی است. بنده هم چون از پیش که خبر نداشتیم که حتی فرصت ندارم ۵ دقیقه راجع به این سؤال شما پیش از شروع مصاحبه فکر کنم در نتیجه انتظار نداشته باشید که من پاسخ پخته حتی با توجه به بضاعت فکری خودم به این سؤال بتوانم بدهم، به هر صورت تلاش خود را می‌کنم. ببینیم که در یک بحث و گفت‌وگوی دوجانبه به یک دیدگاهی برسیم که به درد خواننده‌هایتان بخورد. مهم نیست که من نتوانم آن جوابی که شما می‌خواهید بدهم، ولی بتوانیم در دیالوگی که برقرار می‌شود این بحث را به نتیجه‌ای برسانیم. یک قیاسی همین آخر با رژیم شاه کردید که ما چرا آن را اصلاح طلب نمی‌دانستیم؟ شاید اگر از اینجا شروع کنیم به جواب‌هایی که می‌خواهیم بدهیم، یک مقدار کمک کند. این سؤال مقدار شماسست. اولاً رژیم شاه را یک رژیم وابسته می‌دانستیم، همه ما این تحلیل را داشتیم که رژیم شاه یک رژیم وابسته است. طبیعی است که یک رژیم وابسته را تا آن وابستگی رفع نشود نمی‌توان اصلاح کرد. اصلاً معنی اصلاح کردن چیست؟ یک رژیم وابسته اصلاح شده! البته امروز که من و شما بنشینیم و صحبت می‌کنیم شاید مثلاً ۳۰ سال از آن زمان که ما آن تحلیل را در مورد رژیم سابق داشتیم گذشته است. امروز ممکن است خیلی‌ها فکر کنند رژیم وابسته هم اصلاح‌پذیر است. اصلاً حال شاید ما رژیم وابسته با آن معنی و مفهومی که در آن موقع داشتیم نداشته باشیم؛ ولی به هر حال آن روز ما اعتقادمان این بود که رژیم موجود ما رژیمی است که نقل تصمیم‌گیری در مورد عمده‌ترین مسائل آن رژیم در خارج از ایران قرار دارد و بالتبع اصلاح آن نظامی که نقل تصمیم‌گیری آن در خارج از مرزهایش قرار دارد خیلی چیز بی‌ربطی به نظر برسد. دوم آنکه، رژیم را در حد سران و اداره‌کنندگان آن رژیم فاسدی می‌دانستیم. ارتباط ما این بود که یک رژیمی که در صدر و کلان همه آلوده و فاسد باشند اصلاح این رژیم جز با تغییر تمام مجموعه آن هیئت حاکمه وابسته و فاسد امکان‌پذیر نیست. لذا آن نظام را قابل اصلاح نمی‌دیدیم. شاید امروز بشود از آن بحث‌ها یک مقدار استفاده کرد و جلو آمد. اولاً ما امروز می‌دانیم که با وجود تمام اختلاف نظرها و ضعف‌هایی که وجود دارد ما به این نتیجه نرسیده‌ایم که نظام موجود ما نظامی است که مرکز تصمیم‌گیری آن خارج از کشور است. بنابراین وقتی یک همچنین شرایطی نبود می‌شود گفت این نظام را در مجموع نظام مستقلی می‌دانیم. نظام مستقل نظامی است که ملت آن می‌تواند روی او تأثیر بگذارد. در نظام وابسته جز با یک جنگ آزادی‌بخش تأثیرگذاری ملت بر روی نظام نمی‌تواند مؤثر باشد. چون شما با یک نظام مستقل مواجه نیستید، بلکه روی یک کشور تحت سلطه می‌خواستید کار کنید. پس اولین کار برای اصلاح آن نظام قطع این وابستگی‌هاست، چون در شرایط فعلی ما به یک همچنین تعبیری نرسیدیم. بنابراین این نظام می‌تواند یک نظام قابل اصلاحی باشد. دوم اینکه باز ما نرسیدیم به اینکه فساد نظام ما امروز همانند سطح بالای نظام گذشته است، گرچه همه ما خیلی تاش می‌کنیم که ثابت کنیم که فسادمان حتی بیشتر از رژیم سابق است!! هر جناح و هر دسته‌ای سعی می‌کند جناح مقابل خود را به فساد متهم کند به طوری که دیگر برای مردم این نتیجه حاصل می‌شود که خوب همه آنها فاسد هستند یک دسته فساد، دسته دیگر را بر ملا می‌کنند و آن یکی دسته فساد دیگری را. اما واقعیت این است که من به عنوان یک فرد تا حالا به این نتیجه نرسیدم که حتی مخالفان سیاسی خود را در سطوح عالی دچار فسادهای مالی و اخلاقی می‌کنند غیرقابل اصلاح ببینم. این دو عامل عوام‌گرا هستند که آدم را امیدوار می‌کنند که می‌توان در جهت اصلاح یک همچون نظامی تلاش کرد. خوب اگر شما فکر کنید طرف‌های مقابل شما همه جاسوسان خارجی هستند یا توکر یک قدرت استعماری و امپریالیستی هستند، دیگر هیچ نوع گفت‌وگویی نمی‌توانید



قبل از اینکه وارد بحث از سئوال‌های سیاسی روز بشویم، چون شما در سوابق و علایق فکری خود روی مسائل کلی و نظری‌تر هم فکر می‌کردید، تصور کردیم بد نباشد بعضی از مسائل را که ممکن است کمی از مسائل جاری روز انتزاعی‌تر باشد را نیز با شما در میان بگذاریم؛ به همین دلیل بعضی سئوال‌ات، سئوال‌ات روز است؛ بعضی سئوال‌ات یک مقدار به روز مربوط می‌شود، ولی ممکن است از مسائل خیلی جاری جامعه فاصله بگیرد.

یک سئوالی که اغلب ما با آن مواجه می‌شویم این است که ما الان به عنوان اصلاح طلب مطرح هستیم، اصلاح طلب بودن هم به لحاظ اخلاقی، هم به لحاظ عقلانی یک پیش‌فرض دارد و آن پیش‌فرض این است که نظام اصلاح‌پذیر است. در مورد یک نظام اصلاح‌ناپذیر ما نمی‌توانیم اصلاح طلب باشیم. سؤال من این است که به طور کلی شما تا چه موقعی یک نظام سیاسی را اصلاح‌پذیر می‌دانید. همه ما امروز به این نظر متقدمیم که نظام جمهوری اسلامی ایران یک نظام اصلاح‌پذیر است، اگرچه اتفاقی بیفتد این نظریه را پس می‌گیریم و معتقد می‌شویم که دیگر اصلاح‌پذیر نیست و چرا و با چه معیاری معتقد بودیم که رژیم قبل اصلاح‌پذیر نبود، به همین دلیل ما آن زمان موضع انقلابی داشتیم. می‌خواستیم بدانیم از نظر شما یک نظام اصلاح‌پذیر چه خصوصیتی دارد. این را کلی‌تر از وضع موجود بگویید و بعد به وضعیت فعلی انطباق دهید.

شرایط ما
طوری است که
دیگر حرکت‌های
اصلاحی ما
با آن اشکالی
که حرکت امیرکبیر
یا نهضت ملی شدن
صنعت نفت ما
به رهبری
مرحوم مصدق
به پیروزی رسید
و شکست خورد
امکان شکست ندارد
نه سبک
ناصرالدین شاه و
حماد فین
جواب می‌دهد
نه کودتای نظامی

با اینها برقرار کنید. اگر فکر کنید مسئولین یک آدم‌هایی هستند که تمام زندگی آنها آنچنان به مسائل مالی و اخلاقی آلوده است که این حکومت و نظام برای آنها یک موهبت باد آورده است و به این سادگی حاضر به از دست دادن آن نیستند. بنابراین در این نظام اصلاح یک کار سخت و دشواری به نظر می‌رسد. البته این را هم بگویم ما وقتی به قانون اساسی کشور هم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم قانون اساسی هم هنوز به ما اجازه می‌دهد در چارچوب آن دست به یک سری تغییراتی بزنیم که کاستی‌ها و نابسامانی‌های موجود را برطرف کنیم. اینها البته فرع است، چون قانون اساسی رژیم سابق هم ظرفیت اصلاح داشت و به همین دلیل حرکت‌های اصلاحی در آن دوره بود. مهمترین شعار آنها این بود که شاه باید سلطنت کند، نه حکومت. چرا که در قانون اساسی مشروطه این اصل را درمی‌آوردند که شخص شاه از مسئولیت مبری است. بنابراین می‌گفتند کسی که از مسئولیت مبری است اجازه حکومت کردن ندارد. بنابراین این مورد که من اشاره نکردم در هر دو نظام مشترک است هم قانون اساسی مشروطه ما ظرفیت اصلاح‌پذیری داشت هم قانون اساسی امروزی ما این ظرفیت را دارد. بنابراین اگر عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده نظام را وایسته و فاسد نمی‌دانیم، ممکن است کج‌اندیش بدانیم، بد فکر بدانیم، ولی اگر وایسته و فاسد ندانیم، قانون اساسی ما هم ظرفیت اصلاح داشته باشد دلیلی ندارد که به اصلاح روی نیاوریم. ضمن اینکه به فرض اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که نظام فعلی ما ظرفیت اصلاح‌پذیری ندارد خیلی راه‌هایی هست که مورد پذیرش جامعه، مردم و حتی یکنواخت باشد. شما اگر از اصلاح گذشته‌اید بایستی بی‌غشاید و بی‌غشای و رها کنی، به امید خدا بگذاری که هر وقت خواست حضرت ظهور کند و اصلاح جامعه را انجام دهد یا بایستی دست به انقلاب و حرکت‌های قهرآمیز بزنی. سکوت کردن و به امید خدا گذاشتن که راه حل نیست، راهی نیست که یکی به ما بگوید اصلاح فایده ندارد. آن وقت راه حل در مقابل آن پیشنهاد کنیم که در خانه خودتان رو به قبله دراز بکشید که انشاءالله با خودتان بمیرید یا اینکه خدا کمک می‌کند و این وضع اصلاح شود، پس آن راه پیشنهادی نیست. راه پیشنهادی می‌تواند انقلاب و مبارزه مسلحانه برای تغییر شرایط باشد. استنباط ما این است که نه جامعه و مردم نه جهان امروز اصلاح محدود و معدود است. یعنی واقعاً فقط شاید قابل قبول برای تغییر نمی‌پذیرد. حتی ما می‌بینیم آن دسته از مخالفان جمهوری اسلامی که اساس نظام جمهوری اسلامی، همان اسلامیت را هم قبول ندارند حالا شاید به نوعی جمهوریت آن را هم قبول نداشته باشند اینها هم اکثراً شعار انقلاب و مبارزه مسلحانه را نمی‌دهند. مخالفین نظام که هوادار مشی مسلحانه هستند امروز تعدادشان محدود و معدود است. یعنی واقعاً فقط شاید مجاهدین خلق گروهی باشد که هنوز به اسلحه به عنوان وسیله‌ای برای تحقق خواسته‌هایش تأکید می‌کند. بعید می‌دانم حتی گروه‌های مارکسیستی اهل و معتقد به مبارزه مسلحانه باشند. بسیاری از آنها کار سیاسی را ترجیح می‌دهند، نه کار مسلحانه و نوعی انقلاب را. آنها می‌گویند که تازه باز از اپوزیسیون بحث نوعی ایستادگی و مقابله می‌دهند، نه به معنای نوعی انقلاب سازمان یافته، یک سری کارهایی شبیه این بحث‌هایی که در مملکت خودمان به عنوان مقاومت مدنی مطرح شده، مطرح می‌کنند که ربطی به یک انقلاب سراسری یا ربطی به یک مبارزه مسلحانه ندارد. مثلاً جامعه به پارک بروید، اعتصاب کنید، اینها هیچ کدام معنی حرکتی انقلابی را ندارند. بسیاری از کشورهایی که انقلاب و حرکت قهرآمیز در آن نیست، اعتصاب و راهپیمایی در آن هست، تظاهرات هست. حالا در کشور ما طوری شده که این چیزها یک مقدار بدیع به نظر می‌رسد.

پس در واقع اگر صحبت شما را بخواهم جمع‌بندی کنم شما می‌فرمایید که از یک طرف تا وقتی یک نظام استقلال داشته باشد و فساد حاکمیت آن یکپارچه و فراگیر نباشد و ساخت قانون اساسی هم اجازه دهد و از طرف دیگر هم مردم و نخبه‌ها اصلاح‌طلبی را به عنوان راه بپذیرند، می‌توان و باید اصلاح طلب بود. در واقع این دو تا یعنی استقلال و یکپارچه نبودن فساد حاکمیت و ساخت قانون اساسی و پذیرش نخبه‌ها توجیه عقلانی و اخلاقی می‌کند که ما اصلاح طلب بمانیم.

در یک چنین شرایطی نخبه‌های شما راه دیگری را تأیید نمی‌کنند، حالا به دلیل هزینه‌های آن، به دلیل پیامدها و یا موارد دیگر. اصلاح می‌دانیم که حالا در دنیا می‌گویند عصر ما دیگر عصر انقلاب نیست و تقریباً در دنیا هم کسی در پی انقلاب نمی‌رود، مگر اینکه دوباره تحولات رخ دهد.

سوال دیگری که بعضی اوقات مطرح می‌شود این است که آیا شکست تجربه تلاش برای اصلاح نمی‌تواند در این دید ما مؤثر باشد؟ فرض کنید چندین تلاش بی‌نتیجه در یک نظام برای اصلاح صورت گیرد چون می‌دانید در نظام شاه تلاش برای اصلاح زیاد بود، اما همه شکست خورد تا نهایتاً جامعه ما و نخبگان ما ناگزیر از انقلاب شدند و به این نتیجه رسیدند که با این رژیم نمی‌توان مشکلی را حل کرد. آیا این موضوع را نیز می‌توانیم به عنوان شاخص داشته باشیم، یعنی پیشینه در عمل چقدر تلاش‌های اصلاحی موفق بوده و چقدر شکست خورده و سرکوب شده و باز انسداد

شماره ۱۸
شهریور ۸۱

ایجاد شده؟

من فکر می‌کنم اگر این را مطرح کنید باید یک برخورد آماری بکنیم، با میزان موفقیت انقلاب‌ها! چون در مقابل اصلاح، انقلاب می‌آید. انقلاب‌ها چقدر موفق بوده‌اند؟ بد نیست که ارزیابی داشته باشیم چه در ایران، چه در دنیا انقلاب‌ها چقدر موفق بوده‌اند؟ حرکت‌های اصلاحی چقدر موفق بوده‌اند؟ به طور کلی در جامعه ما می‌توانیم بگویم حرکت‌های اصلاحی توفیق چندانی نداشته‌اند. یعنی در نظام قبل و قبل‌تر هم قائم‌مقام فراهانی چقدر توفیق داشته یک تحول پایدار در جامعه خود ایجاد کند؟ قائم‌مقام فراهانی موفق نبود، میرزا تقی خان امیرکبیر هم موفق نبود، سرنوشت او حمام فین کاشان و پیامد آن بود. مرحوم مصدق هم موفق نبود. جبهه ملی و نهضت آزادی در دوره‌های بعد از مصدق هم باز توفیقی پیدا نکردند که بتوانند اهداف خود را از طریق مبارزات اصلاح طلبانه به نتیجه برسانند. در عین حال معلوم نیست انقلاب‌ها چقدر موفق بوده‌اند. مگر جنبش مشروطه که حالا انقلاب نمی‌توان گفت، اما یک قیام بود چه میزان با موفقیت قرین بود؟ در دوره استبداد صغیر مبارزه مسلحانه طولانی به وقوع پیوست و تبدیل به یک حرکت مسلحانه مردمی شد، بالاخره آن چقدر موفق بود؟ ما یک انقلاب قبل از انقلاب جمهوری اسلامی داریم که می‌بینیم به کودتای ۱۲۹۹ منتهی شد. بعد از ۱۲۸۵ صدور فرمان مشروطیت است و ۱۲۹۹ کودتای فوق اتفاق افتاده است. تازه ۲ سال بعد استبداد صغیر از روز فرمان مشروطه، کل عمر انقلاب مشروطه یازده سال است. بیشتر که نبود! پس بنابراین یک تجربه انقلاب در ایران داریم و چندین تجربه اصلاح هم داریم که اصلاح‌ها به نتیجه نرسیده و انقلاب هم به نتیجه نرسیده است. این هم از انقلاب دوم. آنهایی که می‌گویند اصلاح فایده ندارد، حداقل به این نتیجه رسیدند که این انقلاب هم فایده نداشته است. چون اگر فایده داشت دیگر نمی‌گفتند اصاح در درون این انقلاب فایده ندارد. پس اصاح و انقلاب در جامعه ما به هم بدھکار نیستند. اگر بخواهیم بگویم نتیجه‌بخش نبوده، به هر دو باید بگویم. پس باید دنبال چیزهای دیگری بگردیم. دنبال شرایط اجتماعی و میزان آگاهی مردم گشت، دنبال میزان عمق استبداد در جامعه گشت. باید فهمید که گیر آنها کجا بوده است. به نظر من اتفاقاً حرکت‌های اصلاحی ما در زمان‌های خودش توفیقات بزرگی به دست آورده که امروز حداقل برای ما قابل تصور نیست. نامه‌ای از امیرکبیر چند وقت پیش می‌خواندم که به ناصرالدین شاه - در مورد یک نفر که برای جایی توصیه کرده بود - نوشته بود. امیرکبیر این فرد را دستگیر کرده و بعد برای ناصرالدین شاه نامه می‌نویسد که فلانی را که معرفی کرده بودید دستگیر شده است. البته طرف فتنه هم به پا می‌کرد و شنیدم که عمه مبارک توصیه کرده بودند. این کار را کردیم که معلوم شود اداره امور کشور به دست عمه و خاله نیاید باشد. امیرکبیر کسی را که ناصرالدین شاه گفته به عنوان والی فلان جا بگذارد، دستگیر می‌کند. این خیلی کار بزرگ، مهم و شجاعانه‌ای در قالب یک حرکت اصلاحی در زمان امیرکبیر و ناصرالدین شاه است. از این کارها کم نبود. امیرکبیر تمام مستمری درباریان را قطع کرد و تمام آن راه‌ها را برای آنها بست. همه این موارد را در تاریخ خوانده‌ایم، نمی‌شود گفت نتیجه نداد. امیرکبیری که دارالفنون تأسیس کرد، وقایع اتفاقیه را تأسیس کرد، اینها تخمش کاشته شد، اینجا اینطور نیست که جنبش‌های اصلاحات شکست بخورد، نتایج خود را به باز می‌آورد. یعنی حرکت امیرکبیر است که جنبش مشروطه را زمینه‌سازی می‌کند. اینطور نیست که ناپود شده باشد درست است که نیم قرن ناصرالدین شاه حاکم بود ۴۹ سال حکومت کرد ولی به نظر بنده حرکت اصلاحی امیرکبیر و قائم‌مقام منشأ پیداری و حرکت‌هایی بود. بالاخره آن حرکت در آن مقطع نتوانست نتیجه خود را بدهد، ولی اثر خود را بر جامعه گذاشت. همانطور که انقلاب مشروطه اثر خود را بر جامعه ما گذاشت، مرحوم مصدق هم همین‌طور بود، حرکت اصلاحی او هم حرکت شجاعانه‌ای بود. من یاد می‌آید وقتی مرحوم مصدق تمام برادرها و خواهرهای محمدرضا شاه را از ایران تبعید کرده بود، آنها اجازه نداشتند به ایران بیایند و اگر به دیدن برادر خود می‌خواستند بیایند، بایستی ابتدا از مصدق اجازه می‌گرفتند. بعد یک مدت محدود صبح می‌آمدند و شب می‌رفتند. مثلاً اشرف پهلوی هرگاه می‌خواست به ایران بیاید، حتماً باید از مصدق جواز می‌گرفت و می‌رسید برای چه اینجا می‌آیی و چه کار داری. وقتی توضیح می‌داد و مصدق توجیه می‌شد، آن وقت به دیدن شاه می‌رفت و از آنجا به فرداگاه و از آنجا خارج می‌شد. اینها کارهای بزرگی بود که در آن زمان انجام می‌شد. کودتای ۲۸ مردادی شد و این حرکت اصلاحی هم شکست خورد. امروز به نظر من خوشبختانه شرایط ما طوری است که دیگر حرکت‌های اصلاحی ما با آن اشکالی که حرکت امیرکبیر یا حرکت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ما به رهبری مرحوم مصدق به پیروزی رسید و شکست خورد امکان شکست ندارد. نه سبک ناصرالدین شاه و حمام فین جواب می‌دهد، نه کودتای نظامی. بنابراین حرکت‌های اصلاحی امروز پایدارتر است. شاید به همین دلیل است که امروز حرکت اصلاحی آقای خاتمی ۵ سال و چند ماه از عمر آن گذشته و بالاخره

بسیاری

از کشورهایی که

انقلاب و

حرکت قهرآمیز

در آن نیست

اعتصاب

و راهپیمایی

در آن هست

تظاهرات هست

حالا در کشور ما

طوری شده که

این چیزها یک مقدار

بدیع به نظر می‌رسد

اهداف را استراتژی می‌نامند. من با تجربه چند ساله‌ای که در کارهای سیاسی کلاسیک دارم به این نتیجه دارم می‌رسم که استراتژی به آن مفهوم ایده‌آلی که ما در زمان شاه یا بعد از انقلاب فکر می‌کردیم خیلی قابل طراحی و دسترسی نیست. این چه باید کرد که در تمام انقلاب‌ها و در تمام کشورها می‌گویند چه باید کرد نیست. در واقع یک مجموعه و یک سری بایدها و نبایدهایی هستند نه به این معنی که تمام ایدئولوژی را و چگونگی تحقق آن را در شرایط خاص بیان کنند. ما که قبل از انقلاب واقعاً نتوانستیم یک استراتژی همه‌جانبه تدوین کنیم، هیچ گروهی را هم من ندیدم که یک استراتژی همه‌جانبه بتواند تدوین کند، ضمن اینکه در آن زمان ما شرایط خاصی داشتیم، یک جنبش انقلابی یا یک حرکت اپوزیسیون علیه رژیم سابق بود. در این دوره تحولی که در جامعه رخ می‌دهد یک تحول عجیب و غریبی بود که به اصطلاح مبانی تدوین استراتژی را تغییر دهد، ولی بعد از انقلاب واقعیت این است که ما هرچه تلاش کردیم، یک استراتژی بنویسیم که حتی در یک زمینه معین؛ ۵ سال کاربرد داشته باشد، با شکست مواجه شدیم، چون تحولات بیش از اندازه سریع است، چرا اینطور می‌شود؟ چون می‌گویم استراتژی تحقق مبانی ایدئولوژیک یا تحقق اهداف در شرایط خاص زمانی و مکانی است، وقتی ایدئولوژی گسترده‌ای مبنا قرار داده می‌شود، شرایط زمانی و مکانی هم به طور دائم و سریع در حال تحول بوده است. اولاً همان موقعی که تدوین استراتژی را انجام می‌دهیم جامعه در حال تحول است. حرفی که امروز می‌زنیم ممکن است ۶ ماه دیگر نتوانیم بزنیم. موضع دیروز ما در قبال ارتباط ما با آمریکا با موضع امروز ما قبل از ۱۱ سپتامبر و با موضع ۱۱ سپتامبر با قبل از جنگ خلیج فارس و با موضع روز اشغال سفارت آمریکا کاملاً متفاوت است. نمی‌توان در این چهار مقطع زمانی یک موضع اتخاذ کرد. لذا استراتژی به آن مفهوم قدیمی که در ذهن ما قدیمی‌ها بود به نظر ما سراب است، نباید به دنبال آن رفت. الان بیشتر ما کوتاه آمدیم، به استراتژی می‌گوییم تبیین مواضع. آن هم یک اصول کلی می‌تواند داشته باشد، اما اگر خواستیم عملیاتی کنیم شاید یک سال یا شش ماه بیشتر نشود، حتی کمتر از اینها است. در شرایطی که شما شاید مجبور باشید هر هفته فکر کنید که هفته

عمر آن از حرکت‌های اصلاحی ماقبل خودش بیشتر بوده است. اگر آقای خاتمی خودش مایل به ادامه باشد و حرکت آن کم و بیش ادامه یابد، شاید همه ۸ سال را هم حداقل ادامه دهد و بعد هم یک تحولی نظیر حمام فین و کودتای ۲۸ مرداد محتمل نیست. ممکن است فتنه اصلاحات پایین کشیده شود، ولی اینکه سرکوب و استبداد در برابر شعار آقای خاتمی که آزادی و مردم‌سالاری است قرار گیرد و به اصطلاح حاکمیت فردی در کشور به وجود آید که تا به حال سابقه نداشته است، کسی چنین شرایطی را نمی‌تواند پیش‌بینی بکند و بعید است که کسی چنین تفسیر و تعبیری داشته باشد، این امر نشان می‌دهد که شرایط جامعه عوض شده و آگاهی مردم بسیار بالاتر از آن دو دوره است. من خودم شاهد بودم که در روز ۲۸ مرداد دسته‌هایی اول از جنوب شهر تهران بلند شدند، این است که قیام ملی ۲۸ مرداد خیلی بی‌ربط نیست. از ساعت ۹ صبح یک دسته‌های کوچک با چوب و چماق و شعار جاوید شاه از جنوب شهر راه می‌افتادند و به شمال شهر می‌آمدند. تازه ۱۲ و ۱۳ بعد از ظهر نیروهای مسلح به آنها پیوستند. اصلاً سناریو اینگونه ترسیم و تنظیم شده بود که قیام باشد و نیروی مسلح به قیام‌کنندگان پیوند و به در منزل مصدق بروند و آنجا را به عنوان آخرین سنگ‌رنگ کنند. ولی امروز جنوب شهری هم همان قدر آگاه است که شمال شهری، روستایی هم تقریباً آگاهی‌اش همین قدر است که شهری، لذا سطح آگاهی و شعور مردم بالا رفته است. نگرانی ما در حرکت اصلاحی، این است که مردم ناامید شوند و کنار بکشند و حرکت پیش نرود، نه اینکه مردم ضداصلاح شوند و مقابل اصلاحات ما موضع بگیرند. آنچه خطر اصلی برای حرکت اصلاحی امروز ما است، ناامیدی مردم است، نه ضد اصلاحات شدن آنها و نظیر ۲۸ مرداد، زمان مصدق که شعار جاوید شاه بدهند.

با توضیحات شما الان مشخص است که چرا ما اصلاح طلب هستیم. یادم می‌آید شما گفته بودید که اصلاحات استراتژی می‌خواهد و بدون استراتژی ما اقدام به اصلاحات نمی‌کنیم. شما پیش از این خیلی تأکید می‌کردید که استراتژی ترکیب ایدئولوژی و تحلیل و از وضع موجود است. یعنی در واقع ایدئولوژی جهت و هدف حرکت را تعیین می‌کند، معیار

انتخاب ما را مشخص می‌کند و تحلیل وضع موجود به ما می‌گوید که امکانات و منابع ما چیست، تهدیدها کدام است، آرایش نیروها چیست و چطور می‌توانیم عمل کنیم. اگر یک نفر بخواهد امروز نگاه استراتژیک داشته باشد با توجه به آنکه به هر حال هم باید یک سری نکات ایدئولوژیک را در ذهن بیاورد، هم نکات تحلیل وضع موجود را شما چه توصیه‌ای می‌کنید؟ مثلاً کسی که می‌خواهد روی استراتژی اصلاحات فکر کند، به چه چیزی فکر کند تا نتوانسته باشد یک دیدگاه استراتژیک به هم بزند؟ یعنی از کجا شروع کند و چه بحث و چه سئوالی برای خود مطرح کند تا نگاه او استراتژیک شود و از سطح جاری بالاتر برود؟

ببینید این بحث خیلی سخت است. تعریفی که ما از استراتژی می‌کنیم، مثلاً می‌گویم انعکاس ایدئولوژی در شرایط زمانی و مکانی معین؛ و یا مثلاً چگونگی تحقق ایدئولوژی در شرایط زمانی و مکانی معین، حالا ایدئولوژی به آن مفهوم کلاسیک آن‌را نمی‌گویم که معمولاً بر مفهوم مارکسیستی انطباق دارد. در این شرایط خاص و امروز ایدئولوژی ما مجموعه‌ای از هدف‌ها است، تعدادی هدف است. اگر بخواهیم بگوییم استراتژی اصلاح طلب‌ها و دوم‌خردادی‌ها چی و چگونه است؛ تعدادی هدف است که با حرکت دوم‌خرداد برای ما معنا و مفهوم پیدا کرده است. وقتی می‌گویم استراتژی، یعنی راه‌های تحقق این اهداف که در دوم‌خرداد مطرح شده در شرایط زمانی و مکانی موجود. اگر ساده‌تر کردیم آن اهداف هم تبعاً در آن ارزش‌هایی نهفته است. فرض کنید برنامه آقای خاتمی را در دوم‌خرداد ۷۶ مطالعه بکنیم، در ۱۸ خرداد ۸۰ همان برنامه ویرایشی شده است و تحولاتی در آن رخ داده است. به فرض اگر اهداف آنها باشد، چگونگی تحقق این

**ممکن است
فتنه اصلاحات
پایین کشیده‌شود
ولی اینکه
سرکوب و استبداد
در برابر شعار
آقای خاتمی که
آزادی
و مردم‌سالاری است
قرار گیرد
و به اصطلاح
حاکمیت فردی
در کشور
به وجود آید
که تا به حال
سابقه نداشته است
کسی پیش‌بینی
چنین شرایطی را
نمی‌تواند بکند**



دیگر چه کار کنید و آنقدر تحولات سریع باشد، چنین کاری امکان پذیر نیست. مثل مسابقه شطرنج نیست که مثل گاسپارف ۳۲ حرکت رقیب را پیش بینی کنید. خوب طبیعی است در جامعه دائماً در حال تغییر و تحول پیش بینی کردن ۳۲ حرکت حتی از عهده گاسپارف هم بر نمی آید. لذا باید دوره را کوتاهتر کنیم. اولاً مبانی ایدئولوژیک را خیلی گسترده نکنیم. اگر ایدئولوژی را با آن مفهوم عام و گسترده کلاسیک ببینیم، اصلاً تبیین استراتژی به عمر من و شما کفاف نمی دهد که در جهت تحقق تمام آن برنامه ریزی کنیم. بنابراین ایدئولوژی را باید به چند هدف تفسیر و تبیین کنید. هر چه هدف ها کمتر و محدودتر باشد، عینی تر و عملیاتی تر می شود. بعد سریعاً باید شرایط زمان و مکان را ارزیابی کنید و بررسی کنید، اهداف را ببینید که در این شرایط زمانی و مکانی چگونه می توانیم آن چند هدف را محقق کنیم. به نظر من این استراتژی می شود؛ یعنی ساده ترین شکلی که دارد و همان موقع هم باز تغییر و تحول زیاد است. وقتی من موضعی را که در امور سیاسی سیاست خارجی اقتصادی سیاست داخلی مثلاً ۸۷ سال پیش در عصر ما زده ایم می خوانم، می بینم به شدت نیاز به بازنگری دارد. در جبهه دوم خرداد ما یک سال نشستیم - یک گروه از طرف جبهه دوم خرداد مأمور تدوین استراتژی بود که از داخل آن مقدمه ای بر مواضع جبهه دوم خرداد در آمد که در آستانه دوره هشتم ریاست جمهوری که آقای خاتمی انتخاب شد، در روزنامه ها منتشر شد. حتی الان پس از یک سال، خیلی چیزها را باید تجدیدنظر کرد. می توان چیزهایی گفت که تغییر نکنند، ولی آن حرف ها متافیزیکی می شود که ابطال ناپذیر و اثبات ناپذیر است. یک سری حرف های کلی خوب می توان زد که هیچ وقت هم باطل نشود، ولی اگر خواستی استراتژی و راهبردی بدهی یعنی جنبه عملیاتی به آن بدهی، باید خیلی کوتاه مدت براساس اهداف محدود و تحلیل صحیح از اوضاع و انتخاب مشروع داشته باشید.

شما و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تا حالا دو راهکار مطرح کرده اید، نمی دانم برای اینها اسم استراتژی می توان گذارد یا نه؟

اینها استراتژی نبود، از همین تعریف ها بود؛ یک سری راهکارهایی بوده است یعنی اسم آن گنده است، رسم آن گنده نیست.

به هر حال گفته شده بود آرامش فعال و بعد بازدارندگی فعال. برخی معتقدند که الان در جامعه چیزی تغییر کرده، تحولاتی رخ داده است و شرایط فعلی به گونه ای است که بازدارندگی فعال هم دیگر جوابگو نیست. همانطور که یک دوره اعلام شد آرامش فعال جوابگو نیست و آن دیگری باید جایگزین شود. می خواستم بدانم شما چقدر با این نظر موافقت می کنید؟ چه چیز آن زمان تغییر کرده که بازدارندگی فعال مطرح شد؟ اگر آن شرایط هم تغییر کرده حالا ما باید برای چه چیزی دوباره برنامه ریزی کنیم؟

من هنوز به این نتیجه نرسیده ام که شرایط بیرونی تغییری کرده که استراتژی بازدارندگی فعال استراتژی باز به همان مفهوم، چند راهبردی در ارتباط با شرایط موجود کشور با شرایط موجود تطبیق نمی کند. باید اعتراف کنم که اینطور نیست که ما هر روز استراتژی بازدارندگی فعال را جلومان بگذاریم، مطالعه کنیم و شرایط بیرونی را بسنجیم ببینیم زمان تغییر فرا رسیده یا نه. فرض کنید یک راهبردی استفاده حداکثر از ظرفیت های قانونی هست، این استفاده به نظر من هنوز ما به آنها نرسیده، هنوز برای استفاده از حداکثر ظرفیت های قانونی جا داریم. به نظر من وقتی آقای خاتمی در مصاحبه اخیر خود این دو موضوع را، یکی اصلاح قانون انتخابات و دیگری تبیین اختیارات رئیس جمهوری را مطرح می کند، در واقع به نوعی از ظرفیت های قانونی خود استفاده می کند. پس معلوم می شود خیلی ظرفیت ها وجود داشته است. آقای خاتمی خیلی چیز عجیب و غریبی نگفته، فرمودند که دو لایحه را به مجلس می خواهم ببرم و اساس توفیق من در مورد کارهایی که می خواهم بکنم، اجرای آنهاست. بخش مهمی از تعهدات خود به مردم را با این دو لایحه و تصویب این دو لایحه شاید بتوانم انجام دهم و محقق کنم. در واقع دو لایحه قانونی است. مجلس مراحل خود را طی کند و با تصویب آنها تبدیل به قانون شود. بنابراین می بینیم که هنوز ما از ظرفیت های قانونی خود استفاده نکرده ایم. منتهی این موضوع در بیرون به عنوان یک حرکت تلقی شده است و واقعاً هم حرکت است. آقای خاتمی می توانست لوائح قانونی زیادی به مجلس بدهد، می توانست خیلی اقدامات در چارچوب قانون اساسی، با توجه به اختیارات خود، اتخاذ بدهد. خوب همه را که با هم انجام نمی دهد، مثلاً امروز به این نتیجه رسیده که از این ظرفیت قانونی خود استفاده کند و در بیرون به عنوان یک تحول تلقی شده است. تا وقتی اینطور است من دلیلی برای به بن بست رسیدن بازدارندگی فعال نمی بینم. به نظر من وقتی بازدارندگی به بن بست می رسد و باید دنبال راهکار جدیدی بود که ببینیم از همه ظرفیت ها استفاده کرده ایم و نتیجه نگرفتیم، یعنی از همه تیرها استفاده شده و نتوانستیم به هدف برسیم؛ بالتبع آن موقع باید فکر راهکار دیگری باشیم. مسائلی که عمدتاً در استراتژی بازدارندگی مطرح کردیم، برخورد شفاف و صریح با مسائل است. بین بازدارندگی و آرامش یک سد جداکننده عظیم

شماره ۱۸
شهریور ۸۱

وجود ندارد. ما فکر کردیم از ظرفیت های قانونی استفاده کنیم. معنی آن هم این نیست که قبلاً اصلاً استفاده نمی شد. بعد از تدوین این استراتژی گفتیم بیشتر باید استفاده شود، شفاف تر صحبت شود، رئیس جمهوری صریح تر موضع بگیرد. تقریباً هم این کارها در حال انجام است، نه اینکه این استراتژی کارساز بوده است. ما فقط این استراتژی را در چارچوب یک بیانیه منظم کرده و طرح کردیم و اگر نه همین کارها داشت اتفاق می افتاد. این استراتژی اختراع ما نبوده، واقعیت های موجود این استراتژی را بر ما تحمیل کرده بوده است. ما فقط کاری را که در جامعه در حال اتفاق بوده توضیح داده و تبیین کردیم. من معتقد هستم این استراتژی کماکان معتبر است، مگر اینکه شما مواردی را در رد آن بگویید. الان می توانید بیانیه را جلوی من بگذارید، ببینم کدام بخش ها امروز معتبر نیست.

به یک مورد که خیلی ها معتقدند با وضع قبلی ما تفاوتی کرده و ما احتیاج داریم روی آن تأمل کنیم، اشاره می شود. خیلی ها معتقدند رهبری جناح مخالف اصلاحات امروز دست گروه خیلی محدودی است یک گروه ۵ یا ۶ نفری. آنها هیچ ارتباط اندامداری هم با جناح راست سنتی به مفهومی که می شناختیم ندارند. از نظر فکری هم بیشتر به راست افراطی نزدیک هستند. مشروعیت خود را از راست سنتی نمی گیرند، از جای دیگری می گیرند و هماهنگی خود را برای مقابله با جریان مقابل با راست سنتی انجام نمی دهند. در راهکارهای قبلی ما راست سنتی واقعاً یک طرف گفت و گو و چانه زنی بود، امروز با خلع بد شدن آنها این طرح را بپذیریم که این رهبری تغییر کرده، آیا احتیاج ندارد در استراتژی چانه زنی با جناح راست یک تجدیدنظر بکنیم؟ جناح راست سنتی و محافظه کاری که ریشه اجتماعی خاص خود را هم دارد. یا اینکه خیلی ها معتقدند که آن برخوردی که با آقای آخاندیبه، هیچ ربطی به صحبت های او ندارد. آنها منتظر یک بهانه بودند. اگر ایشان نبود، فرد دیگری را بهانه می کردند و این استراتژی را شروع می کردند. اینها در واقع می خواستند راه و شیوه خود را عوض کنند و به سمت سرکوب اصلاح طلب ها بروند. این گروه می گویند چون آنها بازی را عوض کردند، رهبری آنها عوض شده است، ما هم باید بازی را عوض کنیم، رهبری مان را با تناسب این رهبری جدید قرار دهیم. می خواستیم ببینیم شما این تحلیل محدود شدن رهبری جناح راست را چقدر قبول دارید؟

من کاملاً تحلیل اول شما را قبول دارم، در مورد دومی مردم هستند که یک عزم فراگیری برای سرکوب وجود داشته باشد؛ ممکن است عزم آن وجود داشته باشد، ولی توان آن را نمی بینم. شک دارم توان چنین کاری وجود داشته باشد و خیلی معتقد به آن نیستم. در مورد تحلیل اول مخالفان اصلاحات به اصطلاح محوریتشان یک مقدار محدودتر شده است. آن جناح هایی که در گذشته ما آنها را به عنوان نماد مخالفت با اصلاحات می دیدیم، الان حداقل خدمات جنبی به مخالفان اصلاحات می دهند و اگر نه خودشان محور و اصل نیستند. این موضوع را کاملاً قبول دارم و اتفاقاً ما استراتژی بازدارندگی فعال را موقعی تدوین کردیم که با این تحلیل آشنا بودیم. ما تقریباً از یک سال، یک سال و نیم قبل به این تحلیل رسیدیم که طرف اصلاحات امروز جناح راست سنتی نیست، جناح چپ جدید هم نیست، خیلی محدودتر از اینهاست و شکل دیگری به خود گرفته است. بازدارندگی فعال دقیقاً به همین دلیل مطرح شد. چپ جدیدالولاد هم آنها، هیچ کدام در این ماجرا نقش تعیین کننده نداشتند. البته، من امروز آن تقسیم بندی های خودمان را کارا نمی بینم. یعنی آن تقسیم بندی متعلق به سال ۷۳ است و فرصت هم نکردیم دوباره یک آرایش قوای جدیدی را بررسی کرده و ارائه دهیم. همین طور که اسم می برم معنی این را نمی دهد که کماکان معتقد هستم که آنها وجود دارند. می خواهم به شما بگویم این را می فهمیم. دو طیف به آن چهار طیف قدیمی مثلاً ما در طرف مقابل خودمان را سنتی را می دیدیم و بخش هایی از چپ جدید پیوسته است. الان دیگر آنطور نیست که اینها را محور اصلی ببینیم. شاید اگر بخواهیم مطرح کنیم، باید بگوییم یک بخش هایی کوچک از چپ جدید بیشتر محوریت دارند. یعنی کل چپ جدیدالولاد هم نیست، بخش های کوچکی از چپ جدید به راست پیوستند. شما اسم آن را راست افراطی می گذارید. شما همان موقع هم تقسیم بندی هایتان با ما یک مقدار تفاوت هایی داشت یعنی یک نوع فکر فاشیستی. اگر شما اینگونه می داندید ما هم اختلافی در محتوا نداریم. ما یک جریان فاشیستی خیلی تند و تیز اقتدارگرا را در رأس مخالفان اصلاحات می بینیم.

آقای نبوی یک نقدی که به استراتژی با راهکار بازدارندگی فعال وجود دارد، این است که اصلاً استراتژی عمومی نیست، استراتژی به شدت نخبه گرا است. در صورتی که ماهیت بازدارندگی فعال در حوزه سیاست است. ما احتیاج به استراتژی همه جانبه تری داریم.

آن بخش که می گوی نخبه گرا است، کدام بخش است؟

یعنی حاضر به استفاده از ظرفیت های قانونی اصلاحات در حوزه سیاسی است و استفاده از امکان مجلس است، استفاده از امکان دولت است

**طرف اصلاحات
امروز جناح راست
سنتی نیست
جناح چپ جدید
هم نیست
خیلی محدودتر
از اینهاست
و شکل دیگری به
خود گرفته است
ما یک جریان
فاشیستی
خیلی تند و تیز
اقتدارگرا را
در رأس مخالفان
اصلاحات می بینیم**

در راهپیمایی های بزرگ و گسترده این جبهه اصلاحات و اصلاح طلب و جبهه دوم خرداد نیست که به شکل تشکیلاتی می تواند این مجموعه ها را راه ببرد
یا از چپ به انحراف کشیده می شود
یا از راست

و بر لزوم آن هیچ ایرادی وارد نیست، یعنی کسی نمی تواند بحث کند. اما در کفایت آن شدیداً بحث است. این استراتژی در همان بالا می ماند، در پایین دخالتي ندارد. استراتژی در برابر استفاده از قدرت بسیج کنندگی آن کاملاً مسکوت است در صورتی که آن ماهیت بازدارندگی در کل مطلب همان نیروی مردمی است که اتفاقاً پایین است. نیروی اصلاح طلب اگر بازدارندگی در حوزه سیاسی داشته باشند، به خاطر پایگاه اجتماعی آنها است. اما در خود استراتژی اصلاً پایگاه اجتماعی آن در حوزه تاکتیک ها است که هیچ وقعی به آن نهاده نمی شود. مردم نسبت به این استفاده کامل و به موقع از ظرفیت ها ایراد دارند. آقای خاتمی این صحبت ها را کرده است. ایرادی که بعضی ها دارند این است که کمی دیر است، یعنی آن پایگاه مردمی کمی شنوبایی خود را نسبت به این چیزها از دست داده است. یک نقد شدیدی که به این قضیه می شود این است که در حوزه بالا می ماند و برای پایه های پایین مردمی و نهادهای اجتماعی، برای توده مردم و افکار عمومی این استراتژی مسکوت است و اتفاقاً نقطه قوت هم اینجا است که مسکوت است.

من یک بحثی درباره همین پایین که شما می فرمایید مطرح کنم. این پایین یعنی چه، مردم آزاده شان در یک حرکت اجتماعی به چه صورت هایی تبلور می کند؟ اگر اینها را روشن کنید می فهمیم که آیا ما مثلاً به اصطلاح در استراتژی هایی که مطرح می کنیم فقط به بالا توجه داشتیم یا نه؟ ابتدا اجازه بدهید ببینم در مورد یک جمله با هم اتفاق نظر داریم یا نه؟ ما معتقدیم جنبش دوم خرداد و جنبش اصلاحی مردم ایران یک جنبش مردمی است که متکی به افکار عمومی است، نه نیروی متشکل و منسجم مردمی؛ یعنی یک توده بی شکل، ۲۰ میلیون یا ۲۲ میلیونی می آیند به آقای خاتمی رای می دهند. این توده هواداران یک حزب، یک جبهه، یک گروهی نیستند. پس هواداران تشکیلاتی یک حزب و گروه و مجموعه ای نیستند؛ احزاب نیرومندی آنها را رهبری نمی کنند. تازه بعد از پیروزی دوم خرداد، یکی دو حزب جدید نسبتاً شبیه احزابی که می توان به آنها عنوان حزب داد حزبی را که بشود حزب نامید به مفهوم امروزی آن، تازه در حال شکل گیری است. دوم خرداد که به پیروزی رسید، اصلاً این هم وجود نداشت. هیچ حزبی، گروهی و تشکیلاتی نمی تواند مدعی شود که خالق دوم خرداد بوده یا حافظ دوم خرداد است. بنابراین مردمی که به دنبال حرکت اصلاحی آمدند یک توده بی شکل، غیرمتشکل و غیرمنسجم هستند. ممکن است بگویم به لحاظ تشکیلاتی منسجم نبوده، ولی به لحاظ فکری منسجم بوده است. من روی آن هم کمی تردید دارم که انسجام فکری در میان آن ۲۲ تا ۲۰ میلیون نفر چقدر بوده است. این واقعیت ها را باید بدانیم. این وضعیت حزبی خیلی فرق می کند، فرض کنیم با حزب توده ای که در زمان مرحوم مصدق در نزدیک کودتای ۲۸ مرداد صد هزار عضو رسمی داشت، شاید صد هزار عضو سندیکاها و وابستگان آنها بودند، هفتصد افسر در سازمان نظامی آن متمرکز بودند و حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ درجه دار. این حزب توانسته بود نیروی به اصطلاح مردمی را متشکل و منسجم کند. یکی از انتقادات بزرگی که در جریان کودتای ۲۸ مرداد به حزب توده می شود، همین است که تو با این نیروی متشکل و منسجم توانستی و نخوایستی هیچ کاری بکنی به خاطر سازشی که بین شوروی و انگلیس شده بود. بعد از انقلاب هم منافقین در سی مرداد ۶۰ یک راهپیمایی بدون اعلام قبلی با شرکت حدود ۲۰ هزار نفر از آغاز خیابان طالقانی در ضلع شرقی دانشگاه تهران خیابان شریعتی برپا کردند، مسلح هم بودند. همه جا زدن، بستند، کوبیدند و رفتند. یک روز تمام شهر در حال تیراندازی بود، طرفین می زدند. آن موقع هم نیروی انتظامی ما خیلی قوی نبود، این برای یک تشکیلات سیاسی توان بالایی است که ۲۰ هزار نفر را با ارتباطات تشکیلاتی به یک راهپیمایی دعوت کند. هنوز هم که هنوز است جبهه دوم خرداد، احزاب طرفدار اصلاحات ما، هیچ کدام از یک همچنین پتانسیل و ظرفیتی برخوردار نیستند. پس باید با بدانیم با یک توده بی شکل و حتی به لحاظ فکری غیرمنسجم برخورد داریم. حتی جبهه دوم خرداد را هم که دقیق بررسی کنید، می بینید که ۱۸ گروه متفاوت الفکر هستند، یک طیف گسترده هستیم. طبیعی است که تفاوت های هواداران آقای خاتمی از این نیز گسترده تر است. به این دلیل است که بعضی اعلام می کنند ما اصلاح طلب هستیم و یک اعتراضشان این است که چرا در این طیف گروه های دوم خردادی قرار نمی گیرند. لذا مردم ما مردمی که از اصلاحات حمایت می کنند یک مردم به اصطلاح غیرتشکیلاتی هستند و فقط به لحاظ فکری تا حدودی منسجم هستند. این نیرو به لحاظ فکری اصلاحات را تأیید می کند و از این نیرو در تمام دنیا نمی توان بهره برداری ای جز استفاده در پای صندوق های رأی کرد. از این نیرو کار دیگری بر نمی آید. اینکه شما این نیرو را در یک راهپیمایی سراسری راه بیندازید، زیر سؤال است. بله، اگر شما سازمان های سیاسی متشکل و منسجمی داشته باشید مثل حزب توده که مثال زدم، مثل منافقین

در سال های اول انقلاب ده هزار نفر آدم متشکل و منسجم داشته باشید می توانید ۲۰۰ هزار نفر ۵۰۰ هزار نفر را به راهپیمایی بکشانید، ولی وقتی به لحاظ تشکیلاتی آن تشکیلات منسجم را ندارید، استفاده ای که از مردم می توانید بکنید، استفاده در راهپیمایی نیست، می توانید در یک کارها و مقاومت های منفی از مردم استفاده کنید. برای جنبشی که بخش مهمی از حاکمیت را در دست دارد اما ممکن است قدرت نداشته باشد استفاده از مواردی چون اعتصاب مسئله ساز است. امروز برای یک مجموعه ای که خود او حکومت را در دست دارد، دولت را در دست دارد، هر اشکالی که به علت اعتصاب در کشور پیش بیاید، هر کمبود تولید، به حساب دولت گذاشته می شود، کم کاری به حساب دولت گذاشته می شود. برای یک همچنین جنبشی، فکر نکنید بدون داشتن تشکیلات قوی و نیرومند، به اعتصاب وادار کردن مردم به همین سادگی است.

به احتمال زیاد در راهپیمایی های بزرگ و گسترده این جبهه اصلاحات و اصلاح طلب و جبهه دوم خرداد نیست که به شکل تشکیلاتی می تواند این مجموعه ها را راه بریزد؛ یا از چپ به انحراف کشیده می شود یا از راست. نمونه های گذشته نشان می دهد اجتماعات ۵ هزار نفری هم دچار این مشکلات بوده است، چه برسد به اجتماعات بزرگی که بخوانند ایجاد شوند. این پاسخ شماست که می فرمایید مردم در این استراتژی نقش ندارند. ما نقشی که برای مردم قائل هستیم دو نقش است؛ یکی از نظر نقش نیت و وظیفه خودمان که آگاهی دادن به مردم و جلوگیری از ناامید شدن آنها با حرکت های سیاسی است که در جامعه می شود و دیگری از نظر نقش مردم که استفاده از این مردم در پای صندوق های رأی است. حضور مردم پای صندوق های رأی شاید بهترین ساز و کاری است که در کشور ما برای مردم پاسخ دهد. راه اینکه به کارگیری مردم در یک حرکت اجتماعی پاسخ دهد، این است که آگاهی کن، جلوی ناامیدی او را بگیر و از او بخواه که پای صندوق های رأی هجوم بیاورد. اگر این سه کار را مردم بکنند، جنبش اصلاحی ما هیچ کمبودی نخواهد داشت. اینکه امیدوار می مانند یا نمی مانند، بسته به آن میزان آگاهی است که شما به آنها می دهید. در یک خرداد ۸۰ یک میلیون و ۶۵۰ هزار نفر بیشتر به خاتمی رأی دادند. این نشانه آن است که شما در رشد آگاهی های مردم موفق بودید. با وجود ناموفق بودن نسبی آقای خاتمی در تحقق شعارهایش شعارهای اصلی خود خصوصاً در زمینه توسعه سیاسی، جامعه مدنی و این حرف ها در دوره اول یک میلیون و ۶۵۰ هزار نفر بیشتر به او رأی می دهند. معنی این رأی هم این نیست که اینها اصلاحات را به طور کامل قبول کردند؛ یعنی انتقاد به عملکرد اصلاحات ندارند و انتقاد به عملکرد جبهه دوم خرداد ندارند، انتقاد به عملکرد خاتمی ندارند. ولی مردم آنچنان قدرت تحلیلی پیدا کرده اند که اولاً می دانند باید پای صندوق های رأی بیایند و سرنوشت آنها اینجا تعیین می شود. ثانیاً می دانند باید به خاتمی رأی بدهند ولو در دوره قبل توفیق چندانی نداشته، ولو می دانند خاتمی در این دوره هم فیل عظیمی با شرایط موجود نمی تواند هوا کند. بنابراین اگر مردم این نقش ها را برای شما داشته باشند که به نظر من مهمترین نقش های مردم اینهاست، با شرایط موجود ما و تحلیلی که از خودمان می کنیم، این هم بخشی از استراتژی کوچکی است که پیشنهاد می کنم. همه آنهايي که کارهای دیگر را از موده اند، شکست خورده اند و عملاً نتوانسته اند از آن کاربردها استفاده بکنند، حتی اپوزیسیون ما نتوانسته است. ۱۸ تیر امسال را بررسی کنید، آن همه تبلیغات، آن همه سرمایه گذاری، عکس العمل ها را دیدیم چقدر بود، چگونه و چطور بود. تازه خیلی از آنها به خواست اپوزیسیون نیامده بودند، خیلی از آنها تپ های بچه های اصلاح طلب خودمان بودند. می خواهم بگویم آن روش ها جواب نمی دهد. من یاد می آید بعد از دوم خرداد مثلاً اجتماعی جلوی دانشگاه تهران می گذاشتند، بعضاً اصلاح طلب ها می گفتند من به پسرم گفتم، پسر تو نرو ما می روی؛ انکار مثلاً آنها روی مین می روند. ما باید روحیه مردم را بدانیم، مردم ما مایل نیستند مملکت به تشنج کشیده شود، به آشوب کشیده شود و وارد درگیری، تشنج و تشنج و کوکتل مولوتوف و این حرف ها شوند. آنها می خواهند با آرامش به اهدافشان برسند، راه آن را هم خوب شناخته اند. فهمیده اند که سر موقع سر صندوق ها بیایند و با رأی خود سرنوشت را رقم بزنند و مردم باز هم باید این کار را بکنند. خواستن هم که تنها کاری نیست، وقتی مردم آگاه شدند همان قدر که بنده می فهمم امروز هیچ راهی بهتر از اصلاحات، یا کمتر بدتر از اصلاحات وجود ندارد به این سمت می آیند. روی این امر هم پافشاری می کنم؛ مردم ما تقریباً این را فهمیده اند و می دانند که مهمترین سلاح اصلاحات، ابزار خاص و ابزار دست اصلاحات، همان آرای آنهاست. آرای مردم هم آگاهی مردم و حفظ امید و روحیه آنها را تضمین می کند.

یک نکته ای را پیرامون اگر مردم آگاه شوند، ولی ابزاری برای پیشبرد مطالبه ها و خواسته هایشان نداشته باشند، چپ؟ به دلیل عدم اعتقاد از آن شیوه ها استفاده نمی شود یا این ناشی از عدم اعتماد به سازماندهی خود

مردم است یا اصلاً تمایل به چنین شیوه‌ای وجود ندارد؟ و یا اینکه فقط به این سطح از مشارکت سیاسی اعتقاد دارید؟

ببینید، شما برگشتید و سنوال را برگردانید به آن سوال‌های اولیه که چرا اصلاح طلب شدیم، آیا به اصطلاح امیدوی به توفیق حرکت اصلاحی داریم یا خیر؟ حرکت‌های اصلاحی همیشه در ایران شکست خورده است. آن سوال‌ها را من به یاد شما می‌آورم. ابزار مردم همان حضورشان پای صندوق‌های رأی است و انتخابات رئیس‌جمهوری و مجلس است. درست است ما همه‌جا می‌گوییم که مجلس هیچ کاره است، درست است آقای خاتمی می‌گوید رئیس‌جمهوری بدون این اختیارات به درد نمی‌خورد، ولی معنای این حرف این نیست که کاملاً دنیا بر وفق مراد مستبدین و مخالفان اصلاحات است، اصلاً اینگونه نیست. در نهایت کاری که آنها در این پنج سال کرده‌اند این است که نگذارند این حرکت خوب پیش برود، نگذارند این حرکت توفیق کافی پیدا کند، ولی نتوانستند خط خود را ببرند. حکومت دست آنها نیست، ولی یک کاری کرده‌اند که حکومت نتواند کارایی داشته باشد و این به معنی آن نیست که آنها کارایی داشته‌اند. مردم هم این را می‌فهمند، می‌فهمند که بالاخره وجود یک مجلسی که در اختیار مخالفان جمهوریت و مخالفان مردم و مخالفان مردم‌سالاری نیست، خیلی بهتر است از اینکه در اختیار آنها باشد و ما به همین دلیل خیالمان از مجلس هفتم هم راحت‌است. یعنی می‌دانیم که مردم به هیچ عنوانی به مخالفان جمهوریت و مردم‌سالاری به این جماعت‌ها رأی نخواهند داد. اگر مردم به ما رأی ندهند یا اجازه رأی دادن به ما را پیدا نکنند، به آنها هم رأی نخواهند داد. بنابراین ابزار آنها معلوم است. از آن آنها این است که مجلس، ریاست‌جمهوری و دولت را همین‌طور در دست خود حفظ کنند توسط خاتمی، کربوی، اصلاح طلب‌های امروزی، یا توسط هر کس دیگری که بعد از ما می‌خواهند انتخاب کنند. منتهی مردم این سنگر را نباید از دست بدهند، یعنی مردم باید سنگر انتخابات را محکم حفظ کنند. اگر پای صندوق کم بیایند، آنها برنده شده‌اند و این ابزار را نیز از دست داده‌اند. همانطور که همه گفتند حرکت اصلاحی یک حرکت قانونی، مسالمت‌آمیز، تدریجی و مردمی است. این چهار ویژگی یک حرکت اصلاحی است و تدریج در این حرکت خیلی زیاد است و در یک سال، پنج سال، ده سال تمام نمی‌شود. بعد از دوم خرداد خیلی‌ها فکر کردند که کار تمام است و به آخر کار رسیده‌ایم. من یک مصاحبه با روزنامه سلام داشتم، گفتم این اول کار است نه آخر کار. تازه حرکت شروع شده، نه اینکه خاتمه پیدا کرده است. مردم هم کم‌کم اینها را می‌فهمند و وظیفه شماهاست که این را به مردم بگویید. متأسفانه من گاهی می‌بینم که روشنفکرهای خودمان، نخبگان خودمان به جای اینکه به مردم بفهمانند، به ناامیدی‌ها دامن می‌زنند. این شیشه ذوب شده نیست که باد کنند، همین‌طور یک فوت کنیم فوری اصلاح‌شود و امور بر وفق مرادمان بچرخد. آن هم در یک کشور جهان‌سومی که حرکت اصلاحی آن اسلحه و زندان در اختیار ندارد و اسلحه و زندان در بسیاری از مواقع در مقابل حرکت اصلاحی است. خوب این حرکت که نمی‌تواند یک شبه ره صد ساله را طی کند. این حرکت تدریجی است. نخبگان و روشنفکران ما باید مردم را آگاه کنند. شاید نخبگان و روشنفکران ما در یک زمینه‌هایی از مردم هم عقب هستند. اینها روحیه خود را وقتی چند ناملایم می‌بینند، بیشتر می‌بازند. وقتی برای مثلاً هاشم آقاچری حکم صادر می‌کنند و اتهام صرف‌النبی برای آن صادر می‌کنند، روشنفکران و نخبه‌های ما روحیه خود را از دست می‌دهند و تصور می‌کنند دنیا به آخر رسیده است. در حالی که باید به مردم گفت: اگر هاشم آقاچری شدیداً مجازات هم شود، هزینه یک حرکت اصلاحی است؛ چیز عجیب و غریبی نیست. ما در این پنج سال در حرکت اصلاحی یک شهید هم نداده‌ایم. یک جانباز داریم و آن هم سعید حجازیان است. اگر بخواهید در یک حرکتی آب در دل کسی تکان نخورد و هیچ هزینه‌ای هم ندهید و به پیروزی برسید، این که شدنی نیست. شما سازماندهی اجتماعی داشته باش، بعد از آن بهره‌مند شو. من با شناخت خودم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران معتقدم با تمام تلاشمان ما توان اینکه الان یک جمع ۵۰ هزار نفری را دعوت تلاش و به طور دقیق آنها را اداره کنیم، نداریم. پس تا وقتی تشکل‌های ما توان استفاده از نیروی مردم را ندارند، نباید دست به کارهای دیگر بزنند. آن نیرویی هم که برای یک جنبش اصلاحی معنا پیدا می‌کند نیروی مردمی غیر از شرکت در انتخابات و خواندن روزنامه، مجله، نشریه یعنی تلاش در جهت آگاهی‌تتها اجتماعات مسالمت‌آمیز، راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز اینگونه چیزهاست. شما به عنوان یک جنبشی که قانونی، مسالمت‌آمیز، تدریجی و مردمی هستید به هیچ وجه مجاز نیستید از مردم به عنوان گوشت دم توپ استفاده کنید. به هیچ وجه مجاز نیستید اسلحه دست مردم بدهید و آنها را به

خیابان بریزید. این نقض‌کننده همه تئوری‌های شماسست. سازماندهی اجتماعی یک بخشی از آن استفاده از مردم به صورت فیزیکی در شیوه‌های اصلاح طلبی است. عرض من این است که استراتژی بازدارندگی فعال به حوزه اجتماعی به عنوان منبعی از نخبگان برای تجسیم منابع تخصصی اشاره‌ای ندارد. به منابع تجسیم اصناف و گروه‌های هم منافع برای رویارویی با مخالفان منافع خود به صورت مسالمت‌آمیز توجهی ندارد. فقط در یک حوزه مدیریت سیاسی اصلاح طلبان فکر می‌کنند و افکار شناخته شده سیاسی و مدیریت سیاسی مخالفین اصلاحات فکر می‌کنند و مقصود سازماندهی برای حرکت‌های غیراصلاح طلبانه نیست، حتی اصلاً سازماندهی برای راهپیمایی‌ها و تظاهرات اصلاح طلبانه هم نیست، یعنی استفاده از منابع اجتماعی است. این رویکرد این دروازه را به روی خود می‌بندد. از آن گذشته تکرار آگاهی به طور صرف مشکل‌ساز می‌شود، مگر دوم خرداد مبتنی بر یک آگاهی مطلق به دست آمد و شبهه‌ای به جنبه احساسی و عاطفه‌ای دوم خرداد نمی‌توان داشت؟ نمی‌توانیم بگوییم چون دوم خرداد بدون سازمان به وجود آمد، ندوام آن هم می‌تواند بدون سازمان باشد. من احساس کردم که شما گفتید دوم خرداد می‌تواند بدون سازمان باشد.

چاره‌ای نداریم. یک موقع شما می‌گوی - من از خدا می‌خواستم - یک سازمان فراگیر و پر قدرت الان اصلاحات را رهبری کند، حالا یک سازمانی با تشکل پر قدرتی شبیه حزب توده زمان مصدق اگر می‌توانست اصلاحات را رهبری کند بسیار کارهای بیشتری می‌توانستیم انجام دهیم. همه آن کارهایی که شما می‌گویید از داخل آن درمی‌آید. من در تعریف استراتژی گفتم این استراتژی نیست که شما همه چیز را بخواهید در آن ببینید. مهمترین چیزهایی که به اصطلاح در دستور کارمان است در این بحث آوردیم. شما می‌گویید تشکل‌های صنفی که بروند از حقوق اصناف دفاع کنند. ما معتقدیم مهمترین چالش‌های امروز ما همین توسعه سیاسی و جامعه مدنی و شعارهای اصلاحی ماست. هر حرکتی که اینها را از مسیر اصلی خود بخواهد منحرف کند، به نظر من به ضرر اصلاحات است. مثلاً توده‌ها را با حقوق صنفی آنها آشنا کنیم که آنها بروند از طریق مسالمت‌آمیز مثلاً گفتگویی، قابل‌بمه به هم بگویند مثل زمان آئند در شبلی. برای خواسته‌های صنفی خود در چنین اصلاحاتی، این موارد حرف‌های ما، حرف‌های مردم است. اینها حرف‌های شخص خودمان نیست. ما آزادی‌های بیشتری زمان قبل از دوم خرداد داشتیم. چون ۶۸ سال نشویه می‌دادیم، تندترین حرف‌ها را هم می‌زدیم، کسی سراغ ما نمی‌آمد، الان که نشریه ما عصر ما - را بسته‌اند. اتهام می‌زنند که مجازات اعدام دارد. بحث انحلال سازمان را هم دارند مطرح می‌کنند. پس ما برای شخص خودمان دنبال مردم‌سالاری نیستیم، برای گروه خودمان دنبال مردم‌سالاری نیستیم. ما به دنبال مردم‌سالاری برای ملت هستیم. حاکمیت ملت را دنبال می‌کنیم و گروه خودمان اگر می‌خواستیم آزادی داشته باشیم مطمئن بماندیم آزادی‌های بیشتری کسب می‌کردیم. این را من بارها به طنز به آقای خاتمی گفته‌ام. گفته‌ام اگر تو نمی‌آمدی و رئیس‌جمهوری نمی‌شدی، هم سلام الان بود، هم عصر ما بود، هم ما بهتر می‌توانستیم حرف بزنیم و بیشتر می‌توانستیم حرف بزنیم، همه اینها از برکات دوم خرداد است که ما در واقع به این روز افتادیم. بنابراین حرفی که ما امروز می‌زنیم حرف و خواسته‌های شخصی خودمان نیست. در این شرایط همه پتانسیل‌ها باید صرف این شود که مردم‌سالاری در جامعه نهادینه شود. تمام پتانسیل‌ها باید به کار گرفته شود تا در جامعه ما آزادی نهاده‌ای شود و جامعه ما به لحاظ سیاسی توسعه یافته شود و بتوانیم یک جامعه مدنی را واقعاً در کشور پیاده کنیم. من همه موارد دیگر را فرغ این شعارها می‌دانم. بنابراین باید مردم را به لحاظ فکری آماده کنیم. مردم باید بدانند که مردم‌سالاری یعنی قرار گرفتن سرنوشت مردم به دست خودشان. مهمترین رکن هر حرکت اجتماعی این است که خود مردم بتوانند سرنوشت خود را تعیین کنند. آقای خاتمی هم در این مصاحبه اخیر تنها دو کلمه گفته: یکی من باید رئیس‌جمهوری باشم که به درد بخورم و بتوانم در چارچوب وظایف و اختیاراتی که قانون اساسی به من سپرده است، کار کنم. دوم اینکه بتوانم از حقوق مردم پاسداری کنم. وقتی می‌گوید حقوق مردم اصلاحات و انتخابات را به مجلس می‌دهد، یعنی مهمترین حق مردم، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن است و آقای خاتمی می‌گوید من اگر نتوانم از این دفاع کنم، به درد نمی‌خورم. ما هم همین این اعتقاد را داریم. اگر نتوانیم از مردم‌سالاری دفاع کنیم، از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مردم دفاع کنیم، از هیچ چیز نمی‌توانیم دفاع کنیم. اگر این کار را کردیم، همه کار را انجام داده‌ایم، حتی آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی قلم و بیان پشت سر این است. تا سی سال که نمی‌تواند تصویب قانون مطبوعات را

مردم ما مایل نیستند
مملکت به تشنج
کشیده شود
به آشوب کشیده
شود
و وارد درگیری تنش
و تشنج
و کوکتل مولوتوف
و این حرف‌ها شوند
آنها می‌خواهند
با آرامش به
اهدافشان برسند
راه آن را هم
خوب شناخته‌اند
فهمیده‌اند
که سر موقع
سر صندوق‌ها
بیایند
و برای خود
سرنوشت را رقم
بزنند

شما به عنوان
یک جنبشی که
قانونی
مسالمت آمیز
تدریجی و مردمی
هستید
به هیچ وجه
مجاز نیستید
از مردم به عنوان
گوشت دم توپ
استفاده کنید
به هیچ وجه مجاز
نیستید
اسلحه دست مردم
بدهید
و آنها را
به خیابان بریزید
این نقض کننده
همه تنویری های
شماست

متوقف کنند و نگذارند به آن دست بزنیم. بالاخره یک روزی مجلس ما باید قانون مطبوعات را تغییر دهد. ممکن است مجلس ششم باشد، هفتم باشد یا هشتم باشد، منتهی ما باید تداوم داشته باشیم و این مورد را حداقل برای مردم مان بگیریم.

اگر ما یک فضای اجتماعی فعال داشته باشیم که خود به خود خردان حداقل آزادی انتخاب در آن رعایت می‌شد، اگر قوت اجتماعی دوم خرداد نبود، بدون شک با دوم‌خردادی‌ها در مجلس ششم به شدیدترین صورت برخورد می‌کردند، علت اصلی که این کار انجام نشد، همان نشاط اجتماعی دوم خرداد بود؟

ببینید یک چیز را روشن کنم، اینکه قبل از دوم خرداد آگاهی نبود، اینگونه نبود، ولی کمتر بود. پس در این خصوص با هم اختلاف نداریم، چون آگاهی اجتماعی در جامعه ما در اثر تغییر وضع گروه‌های مرجع، در اثر رشد تئوری جامعه است. امروز شما یک میلیون و ۴۰۰ هزار دانشجو دارید، زمان دانشجویی ما ۸۰ هزار دانشجو در کشور بود. این به نسبت رشد جمعیت نیست، این افزایش خیلی بیشتر از رشد جمعیت است. هر شهر کوچک امروز یک دانشگاه دارد. این یک نکته، نکته دوم اینکه، خیلی‌ها با همین تعبیر شما قبل از انتخابات ۱۸ خرداد ۸۰ می‌گفتند نه هیچ کس پای صندوق‌ها نمی‌آید، دیگر تمام شد، مردم پای صندوق‌ها نمی‌روند، ولی دیدیم آمدند و ۲۱ میلیون و ۶۵۰ هزار رأی به جای ۲۰ میلیون و ۶۰۰ هزار رأی در صندوق ریختند. این امر نشان می‌دهد که اگرچه از شور مردم کاسته شده، ولی شعورشان بیشتر شده و پای صندوق می‌آیند. من اعتقاد دارم روشنفکرهای ما زود می‌ترسند. این نیست که مردم را تحویل نگیرند، باید فضای مناسب ایجاد شود. در ۱۸ خرداد همین که مردم آن رأی عالی را دیدند، فهمیدند موضوع چیست. بله، کار شده است. آنجا هم همین‌طوری نبود که منتهی به آن شور مردم تبدیل شد. معلوم است که تبدیل به آن شور دوم خرداد نشد، ولی اثر خود را گذاشت. دو سخنرانی تبلیغاتی آقای خاتمی در رادیو و تلویزیون اصلاً مردم را از این رو به آن رو کرد. این به آن معنی نیست که اگر چنین روزی نبود، حتماً یکی از آن ۹ نفر انتخاب می‌شد، ولی تعداد آرا را به میزان زیادی افزایش داد. وقتی انتخابات باشد، مردم آگاه می‌شوند و دلیل حضور خود را پای صندوق می‌دانند. انتخاب خبرگان بزد حدود ۳۰۰ هزار نفر واجد شرایط رأی دادن داشت، ۸۰ هزار نفر شرکت کردند. در کل انتخابات میان‌دوره‌ای خبرگان معلوم است یک بسیج افکار عمومی نشده بود. مگر انتخابات دور دوم تهران با ۱۸۰ هزار رأی برگزار نمی‌شد. معمولاً در آنگونه انتخابات مردم نمی‌آیند. مردم آنجایی که سرنوشت‌ساز است می‌فهمند و خودشان هم محکم و قرص پای صندوق‌ها می‌آیند.

خیلی‌ها بودند که وقتی جنبش دوم خرداد حرکت کرد، با انگیزه‌های ارتقایی موقعیت خود وارد جنبش شدند. یک مقدار که کار جنبش سخت می‌شود، افرادی که حس می‌کنند هزینه دارد خود را کنار می‌کشند، منتقد می‌شوند و شروع می‌کنند به انتقاد و ایراد. چون تنها کسی که انتقاد به او مجاز است آقای خاتمی و دوم خردادی‌ها هستند، به جان اینها می‌افتند. به نظر می‌آید یک سری پیوندها گسسته می‌شود و به جای آن لازم است پیوندهای جدیدی ایجاد شود. اگر این حرف را قبول داشته باشید، فکر می‌کنید برای نیروهای جدیدی که جذب می‌شوند چه معیاری باید در نظر بگیریم؟ چه کسانی را باید وارد ائتلاف کنیم که تا به حال در حاشیه نگاه داشته شده بودند؟ چون یک عده خواهند رفت و یک عده تا آخر می‌مانند برای دعوت نیروهای جدید چه معیاری بگذاریم؟ چه کسی را باید به این ائتلاف تازه دعوت کرد؟

شما یک پیش‌فرض‌هایی گرفتید، بعد یک سنوالت طرح کردید و از من پاسخ خواستید؛ پاسخی که من هنوز فکر دقیقی روی آن ندارم. در سازمان‌ها ما همچنین مسائلی برایمان مطرح است و بررسی می‌کنیم. اما به نتیجه نرسیدیم. ولی من با مقدمات شما هم نظر هستم. یک وقتی مثلاً جنبش کمی حرکتش سخت‌تر و مشکل‌تر می‌شود، حالا درش ریزش پیدا می‌کند و خیلی‌ها هم سعی می‌کنند در چنین شرایطی نقش وسط را ایفا کنند و شروع کنند به جدا شدن از جنبش. از موضع اعتدال، از موضع امام گونه برخورد می‌کنند و طرفین را به اعتدال دعوت می‌کنند. این افراد هم جبهه، حالا احساس می‌کنند که با آن تیر و نیزه بیشتری که به میان آمده در جبهه ماندن خطر دارد؛ بهتر است وسط را بگیریم، به راست و چپ حمله کنیم و یک طریق وسطی را تعیین کنیم و آن را جلو ببریم. اینها را آدم می‌بیند و وجود دارد. خصوصاً اینکه حرکت اجتماعی ما هم مثل حرکت مردمی ما یک حرکت ریشه‌دار و نیرومند نیست، کادرها و نخبگانان هم کسانی نیستند که در یک حرکت درازمدت اجتماعی ساخته شده باشند.

خیلی از آنها ممکن است نتوانند شرایط سخت را تحمل کنند، به همین دلیل است که خیلی توصیه بر این دارند که نباید شرایط را طوری سخت کرد که شما در نیروها دچار ریزش شوید. مسئله قهرمان جهانی نیست که چه کسی وزنه بیشتری برمی‌دارد، یک حرکت مردمی است که باید همه با هم بیایند. اگر شما حرکت را آنقدر تند کردی که ۹۰ درصد همراهان وسط راه مانند، این کار خوبی نیست. باید حرکت به گونه‌ای پیش رود که ۹۰ درصد بیایند، و حداکثر ۱۰ درصد ریزش پیدا کند، نه اینکه ۹۰ درصد بریزد. نمی‌خواهم بگویم این اتفاق افتاده است، می‌خواهم بگویم خلاصه اگر یک کسانی موقعی ببینند شرایط سخت است مثلاً احساس کنند باید یک مقدار آرام‌تر حرکت کرد من منع نمی‌کنم، درست هم می‌دانم و تأیید هم می‌کنم. اصولاً رهبری جنبش باید نتیجه فکر این را بکند که طوری حرکت کند که

اضعف مامومین هم به دنبال او بتوانند بیایند. این توصیه شده است در نماز جماعت هم باید فکر اضعف آنها را بکنیم. اینگونه نباید تصور شود که یک عده که قطعاً رفتند و تمام شد، حوالی آنها را هم خورده‌ایم. من اصلاً آنطور نمی‌بینم و معتقد نیستم که حتی یک نفر را از داخل این مجموعه کنار بگذاریم و یا از سیستم ما بیرون برد. ما باید همه را حفظ کنیم. ما به دنبال این بودیم که معاند را به مخالف و مخالف را به موافق تبدیل کنیم. حالا بیایم خیلی راحت بگویم یک سری که ریزش پیدا می‌کنند حتماً شرایط سخت شده و نمی‌توانند بیاید و ادامه دهند. ما باید شرایط را طوری فراهم کنیم که هم حرکت بتواند به نتیجه برسد هم اضعف مامومین بتواند بیاید، دنباله روی کند، حرکت را پیش ببرد و ما باید بدانیم اگر در نخبگان ما وضع این است، در مردم هم به طریق اولی وضع اینگونه است. نخبگان نمونه‌ای از مردم هستند، اینطور نیست که یک جزیره‌ای جدا در اقیانوس باشند. اگر نخبگان در اثر تند شدن فضا می‌برند، مطمئناً مردم هم متأثر می‌شوند. اینگونه نیست که مردم یک سری شاگردان چه گوارا باشند یا شاگردان شیخ حسن جوری باشند، منتهی این نخبگان از داخل آنها به در آمده‌اند. اما باید این حرکت را طوری سامان داد که همه را دربر بگیرد و همه در کنار هم بتوانند بیایند. حالا فرضاً هم فهمیدیم یک عده همراه ما نمی‌آیند، آیا واقعاً این حرکت را طوری سامان داد که همه را دربر بگیرد و همه در کنار هم بتوانند بیایند. این حرکت را بیشتر از اینها تلاش می‌کنند و الان بیرون جنبش اصلاحی هستند و ما می‌توانیم اینها را جذب کنیم. خوب ما اینهایی که از حرکت اصلاحی تندرست جلو رفتند و مثلاً خیلی آوانگارد هم بودند، در آنها هم نمی‌بینم که مثلاً شما نیروهای جدید را از آنجا بخواهید پیدا کنید. من خیلی در آن قبیله که شما صحبت می‌کنید که ببینیم یک آرایش جدیدی می‌توان ایجاد کرد چیزی نمی‌بینم، مگر اینکه شما مثنی خود را عوض کنید و به یک خط دیگر بروید که آنجا هم چهار تا و نیم آدم بیشتر به دست نمی‌آوری. در صف کسانی که اعتقاد به کار اصلاحی و تدریجی دارند، اینطوری نیست که اگر کدام یک مقدار شرایط سخت شد، مشکل داشتند و کنار رفتند، کسان دیگری وجود داشته باشند که اینها خیلی قوی پای کار ایستاده‌اند و می‌شود با آنها اتحادی ایجاد کرد. شما در همین ماجراهای اخیر حتماً توجه کردید که خیلی از آن جریاناتی که بعضاً فکر می‌شد که خیلی پیشروتر هستند و خیلی محکم و استوار پیش می‌روند. آنها میانجی بین بعضی از اصلاح‌طلب‌های به قول بعضی از دوستان حکومتی و مخالفان آنها شده بودند. نه اینکه مثلاً آنها در سمت چپ این اصلاح‌طلب‌ها قرار گرفتند. من نمی‌شناسم. نیرویی را که ما مطالعه کنیم بگویم خیلی خوب جهنم اینهایی که داریم بروند، برویم سراغ آنها و با آنها یک پیمان جدیدی ببندیم، جبهه جدیدی از اصلاح‌طلبان رادیکال در کشور ایجاد کنیم.

در مورد همین بحث اخیر آقای خاتمی اگر نکته‌ای هست بگویید و چشم‌انداز آینده و بحث خروج و اخراج را هم مطرح کنید.

من حرکت اخیر آقای خاتمی را حرکت بسیار مثبتی می‌بینم و در لایه‌های بقیه سئوالات در مورد آن توضیح دادم. آقای خاتمی با تشریح و توضیح اوضاع و شرایط روز خیلی صریح و شفاف و روشن و مختصر آمده مشکلات و مسائل موجود کشور و خود را به عنوان رئیس جمهوری بیان کرده است. تا آنجایی که من می‌دانم اینها خیلی در مورد راهکارها مطالعه کرده، با خود خیلی خلوت کرده، خیلی بررسی کرده تا به این نتیجه رسیده که این مصاحبه را بکنند. ایشان در این مصاحبه راه حل‌هایی، نه برای حل مشکل خود، برای حل مشکلات کشور و نظام ارائه داده است. متأسفانه بعضاً در مطبوعات بعضی‌ها می‌گویند رئیس جمهوری خواهان افزایش اختیاراتش بود. اصلاً آقای خاتمی دنبال این بحث نیست، آقای خاتمی می‌خواهد که بتواند آن وظایف و اختیارات که قانون اساسی برای رئیس جمهوری تعیین کرده، عملیاتی کند. اگر قانونی در مورد تبیین اختیارات رئیس جمهوری به مجلس

بیاورد با توجه به صحبت‌هایی که ایشان کرده، برای این است که این امکان را قانون به رئیس‌جمهوری بدهد تا بتواند به وظایف خود عمل کند. می‌دانیم قانون اساسی سابق سه وظیفه به عهده رئیس‌جمهوری گذاشته بود: ۱- اجرای قانون اساسی، ۲- هماهنگی قوا و ۳- اداره قوه مجریه. این سه وظیفه، وظایف جدای از هم بود و کاملاً مستقل از هم مطرح بود. در بازنگری قانون اساسی خبرگان وظیفه دوم را از رئیس‌جمهوری گرفته و به رهبری واگذار کردند. دقت کنید این وظیفه دوم بود. یعنی حالا اگر این وظیفه اول بود، ممکن بود بشود گفتم وظیفه اجرای قانون اساسی ناشی از هماهنگی قواست. پس بنابراین چون آن مطرح نیست، بالتبع اجرای قانون اساسی هم سالب به انتفاع موضوع است. حال آنکه می‌بینید در قانون اساسی قبلی هم این اجرای قانون اساسی اول است، چون قانون اساسی رئیس‌جمهوری را دوم شخص دانسته است، دوم شخص برای تعارف و تکلف که نیست. لابد کاری می‌توانسته بکند که در دوم شخص قرار گرفته، به او اختیار اجرای قانون اساسی را داده است و دومی را حذف کرده و سومی هم در جای خود باقی مانده است. بعضی‌ها می‌گویند وقتی دومی حذف شد، اولی هم وجود ندارد. این متعلق به قانون اساسی قبلی بود. خوب پاسخ آن هم خیلی روشن است، در قانون اساسی جدید کاملاً معلوم است قانونگذار آگاه است و یکی از این سه وظایف را درمی‌آورد. اگر قرار بود اولی اصلاً بی‌خاصیت باشد، در واقع وجود آن بی‌خود باشد، یا اینکه قرار بود این اختیار را هم به کس دیگری بدهد، خوب می‌داد و اینطور نبود که بیهوش باشد و نداند که چه واقعه‌ای در حال اتفاق است. از اختیارات رئیس‌جمهوری یکی را برداشته و دو وظیفه دیگر به قوت خود باقی است. خاتمی می‌خواهد اختیار اول او یعنی اجرای قانون اساسی را بتواند آنطور که قانونگذار از او خواسته تحقق ببخشد.

دومین خواست خاتمی این است که قانون انتخابات اصلاح شود، می‌خواهد حقوق شهروندان که مهمترین آنها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن است، محفوظ بماند که اساس مردم‌سالاری محفوظ بماند. حالا مبنای این کار چیست، مبنای این دو کار به نظر من این است که اگر بخواهیم کشور اداره شود و وفای و سازگاری ملی برای اداره کشور ایجاد شود این وفای باز باید بدانیم به معنی وحدت نیست، به معنی سازگاری است هیچ فرمول ویژه‌ای نداریم که در دنیا ما فقط گفته باشیم و هیچ کس تا به حال نگفته باشد. در تمام دنیا برای اینکه وفای ملی ایجاد شود، مردم‌سالاری را حاکم می‌کنند. در کشور ما هم جز استفاده از ساز و کارهای مردم‌سالاری نمی‌توان وفای ایجاد کرد. ساز و کارهای مردم‌سالاری سه ساز و کار هستند: اول- اکثریت اجازه حکومت کردن داشته باشد و حقوق اقلیت محترم شمرده شود. اکثریت اجازه حکومت کردن داشته باشد، یعنی مردمی که خواسته‌هایی داشته‌اند که به بنده و جناب عالی و بقیه رأی داده‌اند، این جمع بتواند به آن خواسته‌ها تحقق ببخشد وگرنه مردم‌سالاری نمی‌شود. یعنی اگر کسانی که منتخب مردم هستند نتوانند به خواست مردم عمل کنند، دیگر مردم‌سالار نیستند، هیچ کاره هستند. وقتی مجلس منتخب یک مردمی کاری نتواند بکند، رئیس‌جمهوری منتخب یک مردم کاری نتواند بکند، هیچ کاره هستند. بنابراین اگر بخواهیم در جامعه مردم‌سالاری حاکم شود، اولین شرط این است که اکثریت اجازه حکومت کردن پیدا کند، اقلیت حقوقش محترم شمرده شود. مهمترین مسئله برای اقلیت این است که امید داشته باشد یک روز می‌تواند اکثریت شود. در یک سری از کشورها یک عده برای یک دوره اکثریت می‌شوند، منتهی ساز و کارها را طوری می‌بندند که هیچ وقت امیدی برای اقلیت باقی نمی‌ماند، برای اینکه بتواند قدرتی به دست آورد. این هم باز منشأ نفاق است نه وفای، وفای با این کارها ایجاد نمی‌شود.

مسئله دوم این است که نهادهای اجتماعی و نهادهایی که طبق قانون اساسی باید بی‌طرف باشند، واقعاً بی‌طرف باشند. در کشور ما رهبری، قوه قضائیه، شورای نگهبان، صدا و سیما و نیروهای مسلح، نهادهای اجتماعی هستند. این نهادها باید بی‌طرفی خود را در رقابت‌ها و مناقشات سیاسی و مبارزات سیاسی حفظ کنند. از این نهادها نباید به عنوان پاره سنگی استفاده شود و وقتی نهادهای انتخابی مثلاً مجلس و دولت ترکیبی پیدا می‌کنند که مطلوب نیستند، این نهادها بیایند به عنوان یک پاره سنگ ترازو بخواهند موازنه را در آن طرف ایجاد کنند. یعنی به نفع اقلیت موازنه ایجاد کنند. از درون چنین روشی

این درمی‌آید که اکثریت هم اجازه حکومت کردن پیدا نمی‌کنند. چون نهادهایی که علی‌القاعده باید بی‌طرف باشند، نهادهای اجتماعی هستند، می‌آیند به سود اقلیت وارد مبارزات سیاسی می‌شوند، وارد صحنه سیاسی کشور می‌شوند. اگر بخواهیم وفای ایجاد شود، نباید این کار هم انجام گیرد. مخالفان اکثریت گاه در برخی از کشورها اقداماتی انجام می‌دهند. مثلاً کودتا می‌شود و کار تمام می‌گردد. در کشور ما چون این توان هم وجود ندارد، آثار فرسایشی می‌شود. یعنی نه می‌توانند با یک کودتا دولت و مجلس را ساقط کنند، نه می‌توانند راه عدم مداخله را پیش گیرند. لذا اگر این کار توسط نهادهای اجتماعی در کشور صورت بگیرد، نظام کارآیی خود را از دست می‌دهد. نهادهای اجتماعی نمی‌توانند حکومت کنند، ولی می‌توانند جلوی حکومت کردن را بگیرند، چون ساز و کار حکومت کردن ندارند. به فرض اگر خدای نکرده قوه قضائیه بخواهد غیراجماعی عمل کند و بی‌طرفانه عمل نکند، نمی‌تواند کشور را اداره کند، بلکه می‌تواند وزیر و وکیل دستگیر کند و جلوی آنها را بگیرد که آنها حکومت نکنند. شورای نگهبان اگر خدای نکرده غیراجماعی عمل کند، کاری که از دست او برمی‌آید این است که جلوی تصویب قانون در مجلس را بگیرد. خودش نمی‌تواند قانون بنویسد، نیروی مسلح و صدا و سیما هم همینطور است. همه اینها یا باید بی‌طرفی خود را حفظ کند یا اگر یک کشور بی‌صاحب آگاه است و یکی از اینها خدای نکرده روشی را پیش بگیرند که ما به طور تدریجی نظامان ناکارا شود. پس این هم دومین شرط برای وفای است.

سومین شرط هم حاکمیت قانون است. به نظر من آقای خاتمی در این پیشنهاد خود ما را به آن سمت می‌برد که اولاً در رئیس‌جمهوری در واقع نوعی اجازه حکومت کردن به اکثریت فراهم شود. اصلاح قانون انتخابات هم نوعی تضمین حکومت مردمی است انشاءالله در دور بعد آنهایی که امروز اقلیت هستند، اکثریت شوند تضمین رأی مردم و تضمین حاکمیت اکثریت و حقوق اقلیت در دراز مدت، من فکر می‌کنم اگر آقای خاتمی در این دو کار موفق شود، واقعاً می‌تواند مثل یک رئیس‌جمهوری حکومت کند و اگر موفق نشود به سختی می‌تواند ادعا کند من رئیس‌جمهوری یک کشور مردم‌سالار (جمهوری) هستم که رأی مردم در تعیین سرنوشت خودشان مؤثر است. اینکه چرا تا به حال آقای خاتمی این مسئله را مطرح نکرده، به نظر من اتفاقاً کار خوبی بوده است. آقای خاتمی ۵ سال شرایط موجود را تحمل کرده، همه فهمیدند که قدرت طلب نیست و الا آن هم اگر چیزهایی که ایشان می‌گویند تصویب شود به اواخر دوره می‌رسد و خیلی برای یک فرد قدرت طلب خاصیت ندارد. باید این دوره می‌گذشت و همه مردم می‌فهمیدند که بالاخره آقای خاتمی تمام تلاش خود را کرده که با همین شرایط و با همین وضع بتواند در جهت تعهداتی که به مردم داده، حرکت کند. ایشان بعد از ۵ سال می‌گوید دیگر نمی‌شود، من اگر نتوانم این کارها را بکنم، دیگر به درد نمی‌خورم. پس معلوم می‌شود عشق ریاست و صدارت و استبداد و دیکتاتوری نیست که آقای خاتمی را به این موضع رسانده است، بلکه این است که احساس کرده دور دوم هم مردم به او رأی دادند سه سال از دور دوم هنوز باقی مانده اگر نتواند در این دوره به خواسته‌های مردم تحقق ببخشد، در واقع حرکت اصلاحی را با شکست مواجه کرده است. یعنی مردم خواهند فهمید که از این راه به نتیجه نخواهد رسید. با وجود تمام تلاش‌هایی که ما باید انجام دهیم تا مردم را امیدوار نگاه داریم، اگر کارهای آقای خاتمی به نتیجه نرسد، مردم قطعاً از اینکه در کشور ما اصلاحات با ساز و کارهای قانونی امکان رسیدن به نتیجه را دارد، ناامید می‌شوند. لذا همه باید کمک کنند. خوشبختانه من اجماع خوبی در کشور برای اینکه آقای خاتمی بتواند این دو لایحه‌ای را که به مجلس داده به پیش ببرد، مشاهده می‌کنم و انشاءالله بتواند مبنای کار دولت خود قرار بگیرد. من برای ماه‌های آینده در مجلس وفای خوبی می‌بینم، وفای غیرقابل پیش‌بینی، خصوصاً با توجه به اینکه در چند ماه گذشته یک همچنین وفای را ما شاهد نبودیم. خیلی این وفای موجود امیدوارکننده است. در این مورد بین قوای مجریه و مقننه خیلی نزدیکی وجود دارد. به نظر من احزاب و گروه‌های مردم خرد متفاوت از این جریان حمایت می‌کنند، مردم و مطبوعات از این ماجرا حمایت می‌کنند، مخالفان جدی و محکمی هم این پیشنهاد آقای خاتمی ندارند، چون واقعاً اینها حداقل‌هایی است که آقای خاتمی و کل حرکت اصلاحی می‌تواند بخواهد، حرکتی که بالاخره مردم به آنها در یک دوره‌ای رأی دادند و این افراد، حرکت و جنبش در قبال این مردم باید پاسخگو باشند. این تفکری است که جنبش اصلاحی می‌تواند به آن رضایت دهد و جنبش اصلاحی کمتر از این نمی‌تواند رضایت دهد و نه امکان ادامه این کار را دارد و در نتیجه من امیدوارم که این لایحه هرچه زودتر به تصویب مجلس برسد و مراحل خود را طی کند و به دولت ابلاغ شود و دولت و مردم با یک روح تازه‌ای حرکت خود را ادامه دهند.



اگر نتوانیم
از مردم‌سالاری
دفاع کنیم
از حق انتخاب کردن
و انتخاب شدن مردم
دفاع کنیم
از هیچ چیز
نمی‌توانیم دفاع کنیم
اگر این کار را کردیم
همه کار را انجام
داده‌ایم
حتی آزادی
مطبوعات
آزادی اجتماعات
آزادی قلم و بیان
پشت سر این است